

[معاون تیپ] باشد. [ایشان] حتی در مورد [مسئولیت] فرمانده گردان هم نشان داد که علاقه‌ای به انجام کار ندارد و نتوانست آنچنان که باید و شاید خودش را نشان دهد. در این عملیات، تقریباً سه گردان ما متلاشی شد، یک فرمانده گردان شهید دادیم، تعداد زیادی هم از فرماندهان گروهان تلفات بهشان وارد شد. این بود که ما نشستیم بررسی‌ای کردیم، دیدیم الان واقعاً تیپ‌مان در یک وضع بدی بسر می‌برد. کادر به شدت کم دارد؛ بخصوص کادرهایی که مجرب باشند و کارا باشند، نداریم. هرچه هم با [سپاه] منطقه چند بار تماس گرفتیم که برادر ابن‌رسول و خداوردی را ببینیم، نبودند. هرچه هم تلفن می‌زدیم یا نبودند. اگر هم [به] خانه‌شان [تلفن] می‌زدیم، کسی گوشی را برنمی‌داشت. پیدایشان نکردیم. چند تا جلسه با قرارگاه فتح داشتیم. ما توی این جلسات اعلام کردیم که به هیچ‌وجه تیپ ما کارایی لازم را ندارد و [ما] نمی‌توانیم مأموریت قبول کنیم. بعد از جلسه [قرارگاه] فتح هم یک جلسه در [قرارگاه] کربلا داشتیم با برادر محسن [رضایی]، این [موضوع عدم کارایی تیپ] را آنجا هم اعلام کردیم. که باید یک فرصت به ما بدهند، سریع برویم تیپ را بازسازی کنیم. برادر محسن [رضایی] فرمودند که: «شما باید خودتان از طریق [سپاه] منطقه اقدام کنید.» ما گفتیم: «[قرارگاه] کربلا هم باید فشار بیاورد به [سپاه] منطقه.» به هرحال، الان [ما در] تیپ مقدار زیادی احتیاج به کادر داریم برای همه واحدها. کادری که کارا باشد و بتواند کار انجام بدهد. [در حال حاضر] یک مقدار کارهایش نسبتاً هماهنگ شده است.

دو گردان‌مان که اصلاً از دور خارج شده بود. فرمانده گردان‌هایشان گذاشته بودند رفته بودند. فقط چند تا فرمانده گردان داشتیم که کیفیت بعضی‌هایشان هم خوب نبود. تصمیم گرفتیم یکی از فرمانده محوره‌ایمان - که [قاسم] رضایی بود - و یکی از بچه‌هایی که معاون تیپ معرفی شده بود - برادر [رحیم] آنجفی - را بگذاریم فرمانده گردان. دو گردان به اینها تحویل دادیم. دو، سه گردان هم دست بچه‌های دیگر بود که شروع کردیم. [ابتدا] مانورشان را تعیین کردیم و در یک عملیات هم با اینها شرکت کردیم.

#### راوی: عملیات مرحله پنج [رمضان] بود دیگر؟

مهدی زین‌الدین: پنجم، بله. توی این عملیات متوجه شدیم که کارایی بچه‌ها چقدر است؛ حداقل در مورد فرمانده گردان‌ها، اطلاعات - عملیات، طرح و برنامه و معاون تیپ که دیدیم همه‌شان ضعیف هستند، بخصوص طرح و برنامه به شدت ضعیف بود. اصلاً به درد نمی‌خورد. اطلاعات - عملیات هم تا حدودی ضعیف بود. نمی‌توانست به موقع آن چیزهایی را که لازم بود به فرمانده گردان‌ها برساند. [اطلاعات - عملیات] یک تعداد هم از بچه‌های شناسایی - حدود هشت نفر - زخمی و شهید شدند و هیچ چیز دیگر که در دست‌شان نبود، یک‌دفعه ضربه کتی خورد [ند]. فرمانده گردان‌ها هم نشان دادند که ضعیف هستند. بخصوص معاون تیپ نشان داد که از تعهد کافی نسبت به تیپ برخوردار نیست و نمی‌تواند معاون تیپ باشد. از نظر کوشش فکری در مورد اینکه یک معاون تیپ باشد، [از خصوصیات لازم] برخوردار نیست و نمی‌تواند



یک مقداری آموزش در تهران دارم.» خلاصه، یک‌دفعه همه ما را تنها گذاشتند و رفتند. دو، سه روز بعدش هم ما یک عملیات داشتیم. در جلسه [قبل از عملیات] شرکت کردیم. فرصتی نشد که برویم یک سرکشی به واحدها بکنیم، ببینیم [کی به] کی هست، چه‌طوری است، [تیپ] چه‌طوری می‌گردد، ضعف هست، کمبود هست، قوت هست؛ راجع به این مسائل دیگر [وقت] نشد [که پی‌گیری انجام شود]، فقط توی کار به کیفیت بازسازی گردان‌ها [متمرکز] بودیم و تعیین فرماندهان گردان برای انجام عملیات. آمدیم دیدیم ما فرمانده گردان به آن صورت نداریم. یکی،

که این فرمانده محورها کارایی خوبی ندارند. تا حتی فهمیدیم که فرمانده گردان‌ها هم کارایی خوبی ندارند. با توجه به اینکه هنوز هم شناخت صددرصد کامل پیدا نکرده بودیم، ولی یک هم‌چین زمینه‌هایی بعد از عملیات به دست‌مان آمد. تا اینکه برادر [شهید] [عبدالعلی] بهروزی یکی از فرمانده محورها زخمی شد و رفت. برادر حسن [درویش] هم رفت برای چند روز مرخصی و ما دیگر عملاً در تیپ ماندیم. بعد که برادر حسن [درویش] آمد، طی جلسه‌ای که داشتیم، [من را] به همه معرفی کرد و آنها رفتند. همان روز هم برادر ابن‌رسول گذاشت رفت. گفت: «من